
بخش نخست

ترکان عثمانی و خاندان سلطنتی آل عثمان

یکی از قدیمی‌ترین اقوامی که در متون کهن ، در آسیا و حتی اروپا از آنان یاد شده ، اقوام ترک‌نژاد است. و از میان همه اقوام مختلف ترک ، قوم «توکی‌یو» از همه مشهورتر بوده است. در سالنامه‌های چینی ، مربوط به قرن ششم میلادی ، به امپراطوری نیرومندی در آسیای مرکزی اشاره می‌کنند ، که بدست قوم «توکی‌یو» تأسیس شده بود: «قوم توکی‌یو که به آسانی می‌توان آنان را همان «اقوام ترک» شناخت ، اولین قوم از اقوام این نژادند ، که - با نامی که بعداً با آنان اختصاص یافت - در صفحات تاریخ آشکار شدند. این امپراطوری ، که در جلگه وسیعی از مرز چین تا دریای سیاه گسترده شده بود، توجه مورخان یونانی و چینی را بخود جلب کرد ، ولی مدت زمانی نگذشت که امپراطوری دچار تجزیه شد ، آن هم تقسیم به دسته‌هایی که پیوسته با یکدیگر در زدو خورد بودند و برخی از آنها زیر سلطه چینی‌ها درآمدند. این ترک‌های اولیه آسیای مرکزی بربر محض نبودند بلکه هم در آن هنگام زبان کتابت داشتند»^۱.

برای کلمه «ترک» معانی و تعابیر مختلفی آمده است . بسوجب نظر ویلیام اسپنسر «کلمه «ترک» به معنای «کلاه‌خود» است و از آن جهت چنین عنوانی به این قبایل مهاجم داده می‌شد ، که در موقع جنگ کلاهی بر سر می‌گذاشتند و چادرهای نم‌دین سیاه‌رنگ بشکل مخروط (تقریباً شبیه کلاه مورد بحث) داشتند. این چادرها «یورت» نامیده می‌شود و قبایل ساکن فلات مرتفع آسیا هنوز از اینگونه چادرها استفاده می‌کنند. ترک‌ها در اصل از مردم ناحیه اورال-

آلتائی بودند و بصورت قبایل و دودمان‌های پراکنده در آسیای مرکزی زندگی می‌کردند. گاه‌بگاه چندین قبیله جمع می‌شدند و مهاجرت‌های عظیمی را آغاز می‌کردند، و از میان آنان رهبران برجسته‌ای نظیر چنگیزخان پیدا می‌شد.^۱ ترکان از روزیکه در استپ‌های روسیه ظاهر شدند، تا سالهایی که خود را به اروپا رسانیدند، همواره «گرگ خاکستری» را علامت مشخصه و مظهر شناسائی خود قرار می‌دادند. اما چرا ترکان رابا «گرگ خاکستری» می‌شناسند و گرگ چرا مورد احترام آنان قرار داشته؟.. داستانها و گفتنی‌های فراوانی در این باره وجود دارد.

يك داستان در ادبیات حماسی ترکان آسیای مرکزی، حکایت از وجود گرگی خاکستری در پیشاپیش، دستجات مهاجرین ترك می‌کند:

قرنها قبل، هنگامی که چابک سواران نیزه بدست ترك براسبان چابکتر از خود، در حرکت بودند، پیشاپیش آنان، و زنان و کودکان و عرابه‌هایشان، گرگی خاکستری پیش می‌رفت و آنچه را که در پشت سرداشت رهبری می‌کرد. برخی از داستان سرایان سمرقندی، داستانی را از نجات شاهزاده خانمی توسط يك گرگ، چنین حکایت می‌کنند:

«در آسیای مرکزی، شاهزاده خانمی بدست جماعتی از راه‌زنان گرفتار شد، و سپس گرگ عظیمی وی را از چنگ راه‌زنان نجات داد. شاهزاده خانم برای سپاسگزاری از این لطف گرگ، به ازدواج وی درآمد و فرزندان این گرگ و شاهزاده خانم ترك‌ها بودند، که به خاطر داشتن معجونی از خصایل و مشخصات انسان و گرگ از سایر مردمان متمایز شدند...»^۲ بموجب افسانه دیگری: «گرگ ماده‌ای» پسرک شیرخواره بی‌سرپرست ول شده‌ای را پیدا کرد و او را شیر داد و پرستاری کرد. پسرک در گله گرگان بزرگ شد...»^۳

البته دانش امروز «گرگ پیشرو» و «شاهزاده خانم‌های زاده گرگ» را نمی‌پذیرد و باینگونه افسانه‌ها با تمسخر می‌نگرد، ولی آنچه که در تاریخ ضبط شده، حکایت از گرگ صفتی‌های بسیار دارد، و از این واقعیت سخن می‌گوید که:

۱ - سرزمین مردم ترکیه - ص ۶۳
 ۲ و ۳ - همان مأخذ - ص ۶۴

هنگامی که ترکان سوارکار از ریگزارهای آسیای میانه گذشتند و امپراطوری بیزانس را متزلزل ساختند ، با خود درفشها ، با آرم‌های مخصوص داشتند که بر آنها سر گرگ خاکستری منقوش بود. آنچه که سبب شده است مورخان «ترکان» را با «گرگ‌ها» مقایسه کنند ، شیوه جنگی و حمله و گریز آنان بوده است. گرگها در بیابانها و ریگزارهای آسیای میانه و یا استپ‌های سبیری ، هنگامی که با دشمنان مواجه می‌شدند ، ناگهان و بطور دسته جمعی حمله می‌کردند ، و سپس برای فریب دشمنان دست به عقب‌نشینی می‌زدند و بار دیگر حمله سبعمانه را آغاز می‌کردند. شاید شکارچیان و انسانکه با حملات دسته‌های گرگ روبرو شده‌اند ، شباهت عجیب بین این دو روش را بهتر و بیشتر از دیگران درک کنند. باین مأخذ مراجعه کنیم که می‌نویسد : ترکان در تهاجمات خود : «ناگهان حمله می‌کردند و برای فریب دشمنان ، خود را بدروغ شکست خورده می‌نمودند و عقب می‌نشستند و دسته کوچکی از تیراندازان جان‌سخت و تیزیای آنان ، برق‌آسا قسمتی از قوای دشمن را محاصره می‌کرد. شیورها و طلبها و صفیرها هوا را می‌شکافت. بیرقی که بر روی آن سر گرگی منقش بود به‌سوی پائین آورده می‌شد و ترکها باشتاب هرچه تمامتر بسوی دشمنان هجوم می‌آوردند و در همان حال هجوم ، فریادهای عجیب و هراس-آوری می‌کشیدند و از هرسو بیزانها رادرمیان گرفته با آنها تیرمی‌انداختند...»^۱

و اما «ترکان عثمانی»... اینان تیره‌ای از ترکها و تاتار-ترکان عثمانی هائی هستند که در آسیای مرکزی و در سرحد سرزمین پهناور چین ، یعنی منطقه‌ای که هم‌اکنون «ترکستان‌چین» خوانده می‌شود، زندگی می‌کردند. در این قسمت از جهان، چند تیره از نژاد ترک بنامهای «ایغور» ، «قبچاق» ، «قرقیز» و بالاخره تیره معروف «قزاق» - که روسها ، آنانرا «کازاک» بمعنی فراری ، می‌نامند - سکونت داشته‌اند .

ترکان آسیای مرکزی در حملات ، تهاجمات ، دستبردها و جنگهای فراوانی شرکت داشته‌اند. تا آنجا که حتی در بین سپاهیان چنگیز مغول نیز گروهی از سرداران ترک شمشیر می‌زده‌اند.

در دوران استیلای عرب ، ترکها به اسلام گرویدند و چون در جریان بیشتر فتوحات ، در رأس مهاجمان قرار داشتند ، صاحب اراضی وسیع و قدرت فراوانی شدند ، تا آنجا که خیلی زود حتی از خلفای عرب نیرومندتر شده و بر آنان برتری یافتند.

در آغاز قرن چهاردهم میلادی ، با حمله مغول به آسیای صغیر ، این ناحیه به ده قسمت تقسیم و یکی از نواحی ده گانه را بنام «ارطغرل» که خود را از نواده های سلیمان می دانست و شهرت افسانه ای داشت ، نامگذاری کردند. ارطغرل در سال ۶۸۶ - ۵ . ق - (۱۲۸۸ - م) مرد و پسرش «عثمان» جانشین وی شد.

عثمان که پس از تجزیه امپراطوری سلجوقیان ، خود را آزاد و مقتدر می دانست برای نخستین بار - پس از گرویدن ترکها به دین اسلام - دستور داد نامش را در خطبه ها بخوانند و در لشگر کشی به یونان نیز فتوحات زیادی نصیبش شد.

پس از مرگ عثمان ، پسرش «اورخان» جانشین پدر شد ، وی نخست با سپاهیان فراوانی سرتاسر یونان را متصرف شد ، و پس از فتح قسمتی از شبه جزیره بالکان و آسیا ، ب فکر اصلاح امور سرزمینی که اینک «عثمانی» خوانده می شد ، افتاد. و با کمک برادرش «علاءالدین» که وزیر او نیز بود ، در این راه توفیق بسیار به دست آورد و موفق شد قشون سلطنتی از ترکها تشکیل دهد. و علاوه بر لشگریان ترك دستور داد از متصرفات اروپائی سرزمین خود ، پسران خانواده های مختلف را اجیر کرده ، در افواج و لشگرها ، فنون نظامی را با آنان بیاموزند. اینان بعدها «ینی چری» یعنی «سپاه نوین» نامیده شدند. اجیر کردن فرزندان اروپائی و به سربازی گماردن آنان ، تا قرن هجدهم ادامه داشت ، و اینان بعدها بزرگترین و خطرناکترین دشمنان خاندان آل عثمانی شدند.

بعد از مرگ «اورخان» پسرش «مراد» به سلطنت رسید. او در دوران سلطنت سی ساله اش تمام شبه جزیره بالکان بجز قسطنطنیه را متصرف شد. بعد از مرگ او «بایزید» به سلطنت رسید و نخستین اقدامی که کرد صدور فرمان قتل برادرش «یعقوب» بود. این برادر کشی بعدها جزو قوانین لاینفک حکومت آل عثمان در آمد و سلاطین عثمانی مدعی شدند که اقدام به قتل برادر «پیروی

از قوانین الهی مسطور در قرآن» است.

«... مبنای قانون [قانون برادرکشی] اصلی بود قدیمی و کاملاً آشنا و اینکه يك يا چند تنی بمیرند بهتر است از اینکه تمام سرزمین دچار آشوب و بی نظمی شود. متکلمان [مفسران] سازشکار با به کار بردن اندکی زیرکی در تفسیر، توانستند در طی دو آیه از قرآن، که البته شأن نزول بکلی متفاوتی داشته و می گوید: القتنة اشدمن القتل (سوره ۲ آیه ۱۹۱) و الفتنة اکبرمن القتل (سوره ۲ آیه ۲۱۷) مستند منصوص برای این قانون پیدا کنند.

تا حدود يك قرن ونیم بعد از فتح قسطنطنیه، قانون برادرکشی از طرف سلاطین حمایت و تقویت می شد. پس از جلوس هر سلطان جدید، برادران در قیدحیات او با زه ابریشمین کمان خفه می شدند و این طرزاعدام باشخاص عالیقامی اختصاص داشت که ریختن خونشان گناه بود...»^۱

بایزید که بعدها لقب «ایلدرم» - یعنی رعد و برق - گرفت، حدود متصرفات عثمانی را تا مجارستان و رود دانوب در اروپا، تا دجله و فرات در خاورمیانه گسترش داد. اما با هجوم «تیمور لنگ» دوران اقتدار وی پایان یافت و او و پسرش «موسی» به اسارت سپاهیان تیمور درآمدند. بایزید در اسارت مرد. اما موسی که بعد از «تیمور لنگ» آزاد شده بود، ابتدا برادرانش - سلیمان، محمد و عیسی - را کشت، آنگاه مجدداً متصرفات اروپائی راضیمه عثمانی ساخت. اما در سال ۸۱۵ - ه. ق - (۱۴۱۳ - م) در جنگ با اعراب کشته شد، و برادرش «محمد» به سلطنت رسید. او نیز در ۸۲۳ - ه. ق - (۱۴۲۱ - م) سکه کرد و پسرش «مراد ثانی» جانشین او شد. مراد آدمی راحت طلب و آرام بود و می خواست با همسایگانش در صلح و صفا بسر برد. لذا با آغاز جنگهای صلیبی و تلاش اروپائیان برای نجات از استعمار عثمانی، سلطان مراد، به نفع پسر چهارده ساله اش «محمد» از سلطنت کناره گیری کرد و خود به آسیای صغیر رفت. ولی پس از حمله پاپ و بعضی از سلاطین کاتولیک اروپائی به قلمرو عثمانی و عبور آنان از دانوب در ۸۴۷ - ه. ق - (۱۰ نوامبر ۱۴۴۴) و زمانی که سپاهیان اروپائی که در پیشاپیش آنان «تیری» پادشاه لهستان و فرمانده قوای مسیحیان در حرکت بود، از عثمانیها شکست خوردند، بعضی از سرداران ترک

سلطان مراد خانه‌نشین را مجبور بقبول مجدد سلطنت و شرکت در جنگ کردند و او با شرکت در جنگ «وارنه» پیروزی مجددی نصیب امپراتوری عثمانی ساخت.

سلطان مراد در ۸۵۲ - ه.ق - (۲ فوریه ۱۴۵۱) مرد و پسرش سلطان محمد ثانی به سلطنت رسید. نخستین اقدام او قتل برادر کوچک چند ماهه‌اش - بنابر سنت دیرینه - بود. او بعدها، رسم «برادرکشی» را بصورت قانون درآورد و در قوانین اساسی امپراتوری این عبارت گنجانیده شد:

«هریک از پسران من که سلطنت بوی تفویض شود، حق خواهد داشت برادرانش را معدوم کند، تا نظم و نسق جهان پایدار بماند. اغلب علماء بدین کار فتوی داده‌اند. پس بگذار تا آنچه‌ان عمل کنند.»^۱

در دوران سلطنت او، بیشتر جنگ‌ها جنبه مذهبی (مسلمان و مسیحی) داشت. در جنگ قسطنطنیه که بین او و امپراتور روم روی داد، نتیجه جنگ شکست قطعی مسیحیان و پیروزی سلطان محمد بود، که بخود لقب «فاتح» داد. او روز بعد از فتح قسطنطنیه به کلیسای ایاصوفیه رفت و دستور داد، مؤذن - در بالای کلیسا - تکبیر الله اکبر بگوید و یک امام جماعت را بگذارند نماز در آنجا و ادا کرد. از این پس، این کلیسا بصورت (مسجد مسلمانان) درآمد و قسطنطنیه - تا پانصد سال بعد - پایتخت پادشاهان عثمانی شد.

سلطان محمد، سعی داشت و انمود کند که طرفدار سازش با همسایگان خویش است و بدین لحاظ قراردادهائی با جمهوری «ونیز» و بعضی از رؤسای یونانی بندر (ژن) منعقد کرد. ولی دوران صلح او زیاد بطول نیانجامید، و در ۸۵۷ - ه.ق - (۱۴۵۴ - م) جنگهای دریائی و خشکی بزرگی علیه وی شروع شد. پس از مرگ سلطان محمد فاتح که لقب «ابوالفتح والغازی» بخود داده بود، پسرش «بایزید دوم» به سلطنت رسید. او هم بلافاصله مثل، گذشتگان در صدد قتل برادرش «جم» برآمد، اما کار آنها به جنگ و فرار برادر به ایتالیا کشید و سرانجام در ناپل بدستور پاپ «الکساندر ششم» معروف به «بورژیا» و با موافقت قبلی سلطان بایزید بوسیله زهر مقتول شد. سلطان بایزید دوم در ۹۱۷ - ه.ق - (۱۵۱۲ - م) بعزت شورش (پنی‌چری)ها از سلطنت معزول گردید

و پسر کوچکش «سلیم» جانشین او شد. سلطان سلیم مدت سی و شش سال سلطنت کرد و برای حفظ سلطنت خود با دوں اروپائی قراردادهایی امضاء کرد. در آخرین جنگهایی که در مجارستان و وین کرد، چون موفقیتی بدست نیاورد، فرمان عقب‌نشینی داد. در همین عقب‌نشینی بود که وی فرمان قتل‌عام ده هزار اسیر مجاری و اطریشی را صادر کرد و سرانجام خود نیز ضمن لشگرکشی به بالکان بمرض اسهال خونی درگذشت.

امپراطوری عثمانی تا پایان قرن هجدهم، از مجارستان تا شبه جزیره بالکان و از آنجا تا استپ‌های جنوبی روسیه و از شمال آفریقا تا منتهی‌الیه الجزایر و سواحل عربی خلیج فارس وسعت داشت. در دوران سلطنت خاندان آل عثمان، سلاطین جبار و ظالم و ستمگری بر این نیم‌قاره جهان سلطنت می‌کردند، که از هیچ جنایت و توحشی خودداری نمی‌ورزیدند. در همه دوران حکومت امپراطوری عثمانی، افکار اروپائی، ناسیونالیسم و یا وحدت ملی در این سرزمین وجود نداشت و قوانین متحدالشکل بر عموم اتباع حکومت نمی‌کرد. در عثمانی «تابعیت» و «قانون» از «دیانت» تفکیک نشده بود و اکثر سلاطین این کشور پادشاهانی جبار و وحشی بتمام معنی - بودند.

خوش‌بین‌ترین، صاحبان فکر و اندیشه، نمی‌توانستند نوع حکومت و سلطنت این کشور را با یکی از انواع حکومت‌های قرون اخیر اروپا مقایسه کنند. آنچه را که سلاطین آل عثمان و گردانندگان امپراطوری، زیر عنوان «حکومت» و «اداره مملکت» انجام می‌دادند، نوعی فکر و طرز حکومت بود که دو هزار سال قبل از آن توسط ارسطو فیلسوف یونانی، تشریح شده و وی آنرا «حکومت جباران و استبداد» نامیده است. در حکومت جباران ارسطو: «جبارا بجنگ مبادرت می‌ورزد تا فعالیت و توجه رعایای خود را بدان جانب معطوف سازد و نیاز دائمی بیک فرمانده نظامی را بدانها تحمیل کند.

اگر سلطنت با اتکاء برفداکارها استوار است، رژیم جبار، با بی‌اعتمادی دائمی نسبت بدوستانش برقرار می‌ماند. زیرا بخوبی می‌داند که اگر تمام رعایایش بخواهند جبار را براندازند و دوستانش - بخصوص در این کار -

جبار جز نابکاران را دوست نمی‌دارد ، زیرا تشنه تملق و مداهنه‌گویی است و هیچ آزاد مردی نیست که در برابر او حاضر بزبونی و تملق شود. زیرا مرد نیکو خصال آئین دوستی را می‌داند ولی دیگر تملق نمیگوید . بعلاوه نابکاران برای عملی ساختن نقشه‌های پلید آمادگی دارند...»

آنچه را که ارسطو ، بعنوان حکومت «جبار» آورده «سلاطین عثمانی» و دیگر جباران حکومت آل عثمان دقیقاً بکار می‌بستند ، از آن جمله :

«خاصیت جبار اینست که هر مرد آزاد و با مناعتی را سرکوب کند. تمام تدابیری که جبار برای حفظ خود بکار می‌بندد ، مشحون از خیانت و پلیدی است و اگر بخواهیم آنها را خلاصه کنیم می‌توانیم آنها را در تحت سه اصل عمده که هدف دائمی او هستند طبقه‌بندی کنیم :

نخست انحطاط اخلاقی رعایا - زیرا روحهای پست هرگز بفکر توطئه نمی‌افتند. دوم بی اعتماد ساختن مردم نسبت بیکدیگر - زیرا رژیم جبار ممکن نیست وازگون گردد ، مگر وقتی که در بین اهالی اتحاد کافی موجود باشد. همچنین جبار ، مردان نیک‌سرشت را بعنوان دشمنان مستقیم خود تعقیب می‌کند نه تنها از جهت اینکه این مردان هرگونه استبداد را مردود می‌دانند ، بلکه از جهت اینکه آنها بخود اعتماد دارند و اعتماد سایرین را هم بخود جلب می‌کنند و از خیانت نسبت بیکدیگر و بطور کلی از هر خیانتی روگردانند.

سومین هدفی که جبار دنبال می‌کند ناتوان کردن و فقیر ساختن رعایا است - زیرا مردم مشت بسندان نمی‌کوبند و وقتی وسائل سرنگون کردن جبار را در اختیار نداشته باشند بدان اقدام نمی‌ورزند...»

سلاطین آل عثمان که با دست یکی از رادمردان بزرگ تاریخ - اتاتورک - سرنگون شدند ، در دوران سلطنت چند صدساله‌شان ، حکومت مستبده را آن چنانکه ارسطو گفته بود ، عیناً اداره می‌کردند :

«موجبات استبداد از این قرار است : سرکوب کردن هرگونه گردن-فرازی ، از سر باز کردن مردمان قوی دل ، جلوگیری از تشکیل اجتماعات ، منع کردن آموزش و هرگونه اقدامی که باعث روشنی افکار گردد ، یعنی جلوگیری از آنچه معمولاً قوت قلب می‌دهد و اعتماد بنفس ایجاد می‌کند.

منع کردن فراغت‌ها و تمام اجتماعاتی که ممکن است با سرگرمی‌های دسته‌جمعی در آنها پرداخت. اجرای هرگونه اقدامی که باعث بی‌خبرماندن مردم از حال یکدیگر شود، زیرا وجود روابط، باعث اعتماد ذات‌البین می‌گردد.

بعلاوه اطلاع از تغییر مکانهای مردم و ناگزیر ساختن آنها باینکه هرگز از دروازه‌های شهر بیرون نروند، تا اینکه کاملاً در جریان اعمال و افعال آنها باشند، و معتاد ساختن آنها از راه بردگی دائمی به پستی و زبونی روح. اینها هستند وسائلی که بربرها مورد استفاده قرار می‌دهند، و وسائل جابراه‌ای که همه بیک مقصد منتهی می‌شود.

و سائل دیگر از این قرار است: اطلاع بر آنچه بین مردم گفته و کرده می‌شود، داشتن جواسی‌سی شبیه بهمین زنانی که در سیراکوز سخن چین نام دارند، و فرستادن اشخاصی برای گوش کردن حرفهائی که در اجتماعات گفته می‌شود، زیرا مردم وقتی از جاسوسی در هراس باشند، صداقت کمتری در حرفهای خود نشان می‌دهند و اگر کسی در این باره صحبت کند، همه خاموش می‌شوند. کاشتن تخم نفاق و افتراق در بین مردم، انداختن دوستان به جان یکدیگر، برآشفته ساختن ملت برضد طبقات عالی‌ای که در بین آنها نفاق می‌اندازند.

اصل دیگر استبداد، فقیر کردن مردم است، برای اینکه از یک طرف نگهداری دسته قراولان برای جبار، گران تمام نشود و از طرف دیگر مردم را بتأمین معاش روزمره خود سرگرم سازد تا دیگر وقت اینکه برضد اوتوطئه-چینی کنند، نداشته باشد...»^۱

اکنون که نوع حکومت سلاطین آل عثمان را شرح تجزیه امپراطوری دادیم، به دنباله سلطنت این خانواده رجوع می‌کنیم، تا با استناد به تاریخ ریشه‌های کهن عقده‌های مورد بحث در این کتاب را بررسی کنیم:

پس از پایان سلطنت «سلیمان قانونی» که مورخان ترك عصر او را «دوران افتخار آمیز» لقب داده‌اند، سلطان محمد سوم در سال ۱۰۰۴ - ۵ ق - (۱۵۹۵ - م) به تخت سلطنت جلوس کرد. نخستین اقدام او صدور فرمان قتل

واعدام نوزده تن از برادران خودش بود. بطوریکه «برناردلویس» می‌نویسد: «علاوه بر [اهدام ۱۹ برادر] پانزده کنیز حامله را نیز کشت»^۱ با آنکه شقاوت و بی‌رحمی او نسبت به برادرانش در دوران چند صد ساله حکومت آل عثمان، بی‌سابقه بود، با این حال «این آخرین کشتار» از این قبیل بود.^۲

پس از مرگ او، عده‌ای سلطان نالایق، خوش‌گذران و ناتوان بر امپراطوری عثمانی، سلطنت می‌کردند، که بتدریج موجبات انقراض امپراطوری را فراهم ساختند. در این دوره همه وسایل برای سقوط امپراطوری وتضعیف آن فراهم بود. سلاطینی که اندک امیدی به آنان می‌رفت، در جوانی مردند و چند سلطان هم که به تخت نشستند هنوز کودک بودند:

«سلطان محمد که در سال ۱۰۱۲ - ه.ق - (۱۶۰۳) مرد، فقط دو پسر از خود بجای گذاشت: احمد سیزده ساله و مصطفی دوازده ساله، که هر دو از يك مادر بودند. سرنوشت سلطنت به دو پسر ناآزموده بستگی پیدا کرد، و اعدام یکی از آن دو کاری بس پرمخاطره بود. احمد به سلطنت رسید ولی مصطفی - از قتل - معاف ماند...»^۳

سلطان احمد اول، ترتیب وراثت را در خاندان سلطنتی تغییر داد و برادرش مصطفی را جانشین خود کرد و از آن به بعد قرار شد: «برای احترام از معایب نیابت سلطنت» و «جلوگیری از تسلط رسیدن شاهان صغیر» قدیمی‌ترین عضو خاندان سلطنت، سلطان عثمانی باشد: «این قانون تأثیر نسبتاً خوبی بخشید، هرچند گاهگاهی اثرهای آشکار ناسالمی روی زنده‌ها می‌گذاشت...»^۴

مصطفی که ناقص‌العقل بود، فقط یکسال سلطنت کرد. به سال ۱۰۲۷ ه.ق - (۱۶۱۷ - م) عثمان دوم پسر احمد اول به تخت سلطنت رسید. در دوران سلطنت او، زنان حرمسرا، فرمانروایان واقعی عثمانی بودند. فجایع و سختگیری‌هایی که او نسبت به سپاهیان نوین «پنی‌چری»ها اعمال می‌کرد، سبب طغیان و شورش آنها و سرانجام اعدامش شد:^۵ «او اولین سلطان عثمانی بود که در

۱ - فلاسفه بزرگ - آندره کرسون - ترجمه کاظم عمادی - ص ۸۸

۲ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۶۸ - ۳ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۶۸

۴ - " " " " - ص ۶۹ - ۵ - همایه ما ترکیه - ص ۱۵

۶ - همایه ما ترکیه - ص ۱۵

نتیجه يك قیام از تخت بزیر آمد و کشته شد. بعد از او کسان دیگری هم باین سرنوشت دچار شدند...»^۱

«اجراء «قانون برادرکشی» یکی از وحشت‌آورترین اعمال دوران سلطنت خاندان آل عثمان بود. در این دوره شاهزادگان ایام خود را در «قص» هائی می‌گذراندند که عبارت بود از چند دستگاه ساختمان در حیاط چهارم کاخ سلطنتی. در این زندان‌های طلائی، شاهزادگان با مادران و زنان و کنیزان خود يك عمر زندگی می‌کردند و وقتی از این قص آزاد می‌شدند که می‌بایستی یا بمیرند یا سلطنت کنند.

با چنین اسلوبی، تعجب‌آور نیست اگر سلاطینی که در قرون یازدهم و دوازدهم هجری، در امپراطوری عثمانی به سلطنت رسیدند اغلب از نظر فکری یا جسمی ضعیف و گاهی نیز بطور خطرناکی دچار فساد نژادی بودند...»^۲

نویسنده دیگری زندگی در قص‌های طلائی و اثر روحی ویرانگری را که در این بزرگان قربانی بجای می‌نهاد، چنین توصیف کرده است:

«... گاهی برحسب اتفاق، یکی از شاهزادگان که چندین سال از عمرش را در گوشه قص زندانی شده بود، از خوش اقبالی و یا بر اثر توطئه و تبانی قبلی آزاد می‌شد و به سلطنت میرسید. چنین سطلانی اگرهم در نتیجه زجر و عذاب چندین ساله دیوانه نشده بود، مسلماً دارای عقل سالمی نبود، که بتواند بر امپراطوری بزرگی با قدرت و کاردانی حکمفرمائی کند. با این روش - دور تسلسلی - شاهزاده پس از گذراندن سالیان دراز در گوشه قص در حالیکه روحاً و جسماً ضعیف و درمانده بود، بیرون می‌آمد و فرزندان بوجود می‌آورد که به نوبه خود سالیانی چند در قص می‌گذراندند و باز ضعیفتر و غلیل‌تر می‌شدند. با اینکه طول مدت زندانی بودن تأثیر مهمی داشت، بهر حال تازمانیکه روش قص معمول بود، بسیار بعید می‌نمود و معجزه‌ای بود که سلطان عالم و سالم بر رأس امپراطوری عثمانی قرار گیرد...»^۳

همه این اوضاع و احوال، بخصوص پیدایش رقیبی سرسخت مثل روسیه که روز بروز نیرومندتر می‌شد، سبب شد تا سلطنت و امپراطوری - جباران

۱ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۶۹ - ۲ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۷۰

۳ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۸۸

ارسطویی - عثمانی تجزیه شود.

تجزیه امپراطوری عثمانی بدین ترتیب آغاز شد و پایان رسید :

- جدا شدن مجارستان

- تقسیم لهستان

- پیروی روسیه بطرف کریمه و قفقاز

- مستقل شدن صربستان .

- استقلال یونان .

- امیرنشین شدن رومانی و استقلال داخلی آن .

- تسلط وهابی ها و دودمان آل سعود در عربستان.

- پیدایش خاندان خدیو در دره نیل برهبری محمدعلی خدیو مصر .

باوجود همه این تحولات و تغییرات در مستعمرات اروپائی و آسیائی ، تا

سال ۱۲۶۶ - ه.ق - (۱۸۴۹ - م) هنوز امپراطوری عثمانی سرزمین پهناوری

باین شرح بود :

- شبه جزیره ترکیه با آناتولی که ارمنستان و صفحات جنوبی قفقاز را

شامل می شد.

- شبه جزیره بالکان از قسطنطنیه تا دریای آدریاتیک که در این سرزمین

عده زیادی از اسلاوها زندگی می کردند.

- طرابلس (لیبی) در افریقای شمالی

- جزایر کرت و قبرس

- نوعی تحت الحمايگی بر مصر و عربستان - با وجود اعلام استقلال این

دو سرزمین - که تحت نظارت فائمه شخص سلطان عثمانی بود.

در حالی که امپراطوری عثمانی ، دوران اختصار

حوادث گوناگون خود را طی می کرد ، سلطان عبدالحمید اول که

مطالب صلح با روسیه تزاری بود ، سعی می کرد این نظر

خود را علی سازد ، اما جنگ طلبان امپراطوری موفق شدند ، سلطان را با

خود همدست کنند و در ۱۲۰۱ - ه.ق - (ژوئیه ۱۷۸۶ - م) به سفیر روسیه اخطار

کردند که از حمایت گرجستان دست بردارد. این اخطار که «ضرب الاجل» نیز

داشت ، روسیه را بجنگ با عثمانی وادار کرد ، اما در همین بین ، سلطان

عبدالحمید مرد و برادر زاده اش «سلیم سوم» جانشین او شد. با آنکه وی جنگ با روسیه را بشدت تعقیب کرد ولی بعزت ضعف نظامی عثمانیها و آمادگی جنگی روسها، این جنگ بشکست عثمانی و تحمیل عهدنامه ای منجر شد که بعدها بنام «یاسی» شهرت یافت و طی آن روسها امتیازات جدیدی بدست آوردند.

ضعف و انحطاط ارتش عثمانی، سلیم سوم را بفکر تجدید سازمان و طرح شالوده نظام نوینی انداخت. ولی سپاهیان «چری» که امتیازات خود را بر باد رفته می دیدند، در سال، ۱۲۲۲-ق.ه- (۱۸۰۷ م) برسلطان شوریدند و او را خلع کردند:

«... بعضی اوقات افراد ینی چری فاسد و خونخوار می شدند. زندگی بر آنان بسیار آسان می گذشت و آمیخته با ناز و تنعم بود. آنان می توانستند سلطانی را بردارند و سلطان دیگری را برجایش بنشانند و هر وقت هوششان گل می کرد، دست به تغییرات بزرگی در دستگاه می زدند. هر وقت افرادی چری می خواستند مخالفت خود را با سلطانی نشان دهند، طبل هائی را که در جنگ بکار می بردند واژگونه می گذاردند و در این موقع سلطان با شتاب هرچه تمامتر، با تقاضا و درخواست آنان موافقت می کرد...»^۱

«چری»ها بعد از خلع سلیم سوم پسرعم او «مصطفی چهارم» را بسلطنت رسانیدند و سلیم را نیز بقتل رسانیدند. اما بعد از مدتی طرفداران سلیم بر مصطفی شوریدند و او را از سلطنت خلع کرده، برادرش «محمود» را بشاهی برگزیدند.

سلطان محمود دوم که اختیارات وسیعی بدست آورده بود، در صدد تهییج افکار ملی و آمادگی مردم برای جنگ با دول اروپائی برآمد، اما با شورش آلبانی ها بفرماندهی «علی تپلن» مواجه شد که بعد از مدتها جنگ بشکست وی منجر گردید.

در همین ایام مرد آلبانی نژاد دیگری بنام «محمدعلی» در مصر قیام کرد و جانشین «خورشیدپاشا» حاکم منصوب عثمانیها در مصر شد. او مدت ده سال با عثمانیها جنگید و سرانجام با وساطت روس و انگلیس در ذیحجه ۱۲۵۶-ق.ه- (فوریه ۱۸۴۱- م) بسنت «نیابت سلطنت» مصر منصوب شد.

همزمان با نهضت مصر، نوبت جنبش صربستان فرا رسید، و صربها نیز پس از سالها جنگ و زدو خورد بالاخره موفق بکسب استقلال شدند و فرمان انتصاب «میلوش» رهبر جنبش مردم صرب طی تشریفات رسمی در ۱۲۴۵ - ه.ق (۱۸۳۰ - م) اعلام شد.

در همین موقع آتش استقلال طلبی یونانیان روز بروز افروخته تر می شد و این جنبش نیز در پایان سال مسیحی ۱۸۲۰ (۱۲۳۵ ه.ق) شکل گرفت. دو سال بعد (۱۳۳۷ - ه.ق - ۱۸۲۲ م) جنبش مسلحانه یونانیان آغاز شد و در اندک مدتی قلاع متعددی بدست یونانیان افتاد.

«... خشم ترکان بر اثر شورش در استانبول (قسطنطنیه) بدین ترتیب آشکار شد که نجبای یونان را گرفتند و با شکنجه های مهیب که خاص آنان بود بقتل رسانیدند. حتی در شب عید پاک وقتی «گرگوار» کشیش ۸۴ ساله از کلیسا خارج می شد، وسیله نظامیان ترک توقیف و بر سر در کلیسای جامع بدارزده شد و بلافاصله دوازده نفر دیگر از کشیشان و عده کثیری از مسیحیون کشته شدند...»^۱

این عملیات خشم کلیه دول اروپائی را برانگیخت و روسیه تزاری اگرچه طبق معاهدات سابق می توانست بیبانه حمایت از مسیحیان وارد معرکه شود، اما تنها بدین اکتفا کرد که «حادثه کشتار» را بکیسیون و مذاکره با سفرا و نمایندگان انگلیس و فرانسه محول سازد، از طرف دیگر یونانیان روز ۱۴ ژانویه ۱۸۲۲ (۱۲۳۸ - ه.ق) در «اپیدور» اجتماع کرده، استقلال ملت یونان را اعلام داشتند.

در همین سال مردم جزیره «ساموس» نیز بر ترکها شوریدند و پس از شکست شورش، با آنکه فرمانده عثمانی اعلان عفو عمومی داده بود، مهذا نقض عهد کرد و بیست و سه هزار نفر را کشته و چهل و هفت هزار نفر - مخصوصاً دختران جوان را به اسیری گرفت. این قتل عام و تجاوز بناموس دختران و پسران جوان مجدداً خشم مردم اروپا را بیش از پیش برانگیخت.

در چنین اوضاع و احوالی، «سلطان محمود دوم» پادشاه عثمانی که مردی

۱ - همایه ما ترکیه - نشریه روزنامه سیاسی فرمان - ص ۲۰ - مندرجات این کتاب مورد تأیید کامل سید آقسالور سفیر کبیر ترکیه در ایران واقع شده است: «... این کتاب دو ملت ترک و ایران را بهتر بیکدیگر شناسانده و موجب تحکیم روابط دوستی بیشتری بین آنها می گردد...» (ص مقدمه)

با اراده و پردل بود ، تصمیم گرفت بار دیگر قشون ترکان را تجدید سازمان دهد. ولی سربازان «ینی‌چر» که در آن ایام (۱۲۴۲ - ه.ق - ۱۸۲۶ م) «اغلب از بدکاره‌ترین و شریرترین ولگردان انتخاب می‌شدند تا بتوانند نقشه‌های بیرحمانه سلطان را اجرا کنند»^۱ در میدانی جمع شده ، با تصمیم سلطان مخالفت کردند. اما سلطان محمود «... خود را برای مقابله با آنان آماده ساخته بود. وی مخفیانه نیروی جدیدی از سپاهیان برای خود فراهم ساخت و کلیه افراد ینی‌چر یا تیرباران شدند و یا در سربازخانه خود ، که منفجر گردید ، جان دادند...»^۲

جریان این حادثه مهم تاریخ عثمانی را ، نویسنده دیگری چنین ثبت کرده است :

«... سلطان محمود دستور تیراندازی بطرف آنها را داد و افسری بنام قره جهنم «دوزخ سیاه» با توپ با آنها حمله کرده و شورش را درهم شکست . تا چند روز بعد جمعاً چهل هزار «ینی‌چر» قتل‌عام شده ، اجسادشان بدریا ریخته شد . بدین ترتیب نیروئی که سالها متکای سلاطین و آلت بلا اراده آنان برای هجوم به ممالک و ملل و خانواده‌ها بود، بدست اربابان خود از پای در آمده و نابود شد.»^۳

با مرگ سلطان محمود دوم - که سلطنت وی طولانی - سلطان عبدالحمید اول ترین سلطنت‌های تاریخ عثمانی و شاید هم زیان‌بخش - ترین آنها بود ، و در همین دوران امپراطوری عثمانی بکلی تجزیه شد - سلطان عبدالحمید اول - که فقط هفده سال داشت به پادشاهی رسید. دوران سلطنت این پادشاه - که می‌توان آنرا «دوره تنزل سیاسی عثمانی» خواند - طولانی شد . با اینکه وی ، هنگام رسیدن به سلطنت جوان بود، ولی اشتیاق باخدا تمدن اروپائی ، سبب شد تا اصلاحاتی را که بوسیله پدرش آغاز شده بود دنبال کند . وی برای اقتناع روحانیون و جلوگیری از عکس‌العمل آنان اصلاحات جدید را «اجرای کامل قوانین آسمانی» عنوان نهاد و در ۱۵۲۴ - ه.ق (۳ نوامبر ۱۸۳۹ م) فرمانی که حاوی نکات ذیل بود، صادر کرد :

۲ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۸۶

۱ - مسایله ما ترکیه - ص ۲۰
۳ - " " " " - ص ۲۱